

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ماتوتسه دون پنج اثر فلسفی  
بازتایپ و ارسال از: احمد پوپل  
۲۹ اگست ۲۰۱۸

## در باره تضاد-۴

### تضاد عمده و جهت عمده تضاد

در مورد خصلت خاص تضاد دو نکته دیگر وجود دارد که محتاج به تحلیل ویژه است: تضاد عمده و جهت عمده تضاد.

در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجود اند که یکی از آنها حتماً تضاد عمده است؛ موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادهاست و یا بر آنها تأثیر می گذارد.

فی المثل در جامعه سرمایه داری دو نیروی متضاد، پرولتاریا و بورژوازی، تضاد عمده را تشکیل می دهند؛ تضاد های دیگر مانند تضاد بین بقایای طبقه فئودال و بورژوازی، تضاد بین خرده بورژوازی دهقانی و بورژوازی، تضاد بین پرولتاریا و خرده بورژوازی دهقانی، تضاد میان بورژوازی غیرانحصاری و بورژوازی انحصاری، تضاد بین دمکراسی بورژوائی و فاشیسم بورژوائی، تضادهای میان کشورهای سرمایه داری، تضاد بین امپریالیسم و مستعمرات و سایر تضادها – همه اینها به وسیله این تضاد عمده معین می شوند و تحت تأثیر آن قرار می گیرند.

در کشوری نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضادهای غیر عمده تصویر بغرنجی به دست می دهد. موقعی که امپریالیسم علیه چین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست می زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشیت ناچیزی خائنین به ملت، می توانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیسم و این کشور به تضاد عمده بدل می شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (من جمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فئودالی و توده های عظیم مردم) موقتاً به ردیف دوم می روند و جنبه تبعی به خود می گیرند. اوضاع چین در جریان جنگ تریاک (۱۸۴۰) (۱) و جنگ ۱۸۹۴ چین و جاپان (۲) و جنگ «ای حه توان» (۱۹۰۰) چنین بود و در جریان جنگ کنونی چین و جاپان نیز به همین منوال است.

– طی چند ده سال آخر قرن ۱۸ دولت انگلستان به طور روز افزون مقادیری تریاک به چین وارد می کرد. این دولت با معامله تریاک نه تنها مردم چین را به طور وحشتناکی مسموم می نمود، بلکه سیم وزر کشور چین را نیز به طور سیل آسا بیرون می کشید. این گونه معامله با اعتراض چین روبه رو شد. در سال ۱۸۴۰ دولت انگلستان به بهانه حفظ تجارت خود علیه چین دست به تجاوز مسلحانه زد. واحد های چین تحت فرماندهی «لین زه سیو» به جنگ مقاومت پرداختند. اهالی " گوان جو " خود به خود « دستجات چریک توده نی برای سرکوب متجاوزین انگلیس» را تشکیل دادند که به تجاوزکاران انگلیس ضربات مرگباری وارد آوردند. در سال ۱۸۴۲ دولت فاسد سلسله " تسین" با تجاوزکاران انگلیس « پیمان نانکن » را منعقد کرد که در آن قید شده بود که علاوه بر پرداخت غرامت و تسلیم " هنگ کنگ " به انگلستان،

ولی در حالت دیگر تضادها جای خود را عوض می کنند . چنانچه امپریالیسم برای سرکوب کشورهای نیمه مستعمره به جنگ متوسل نشود، بلکه به وسایل نرم تر - سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی - دست اندازد ، طبقات حاکمه این کشورها در برابر امپریالیسم تسلیم می شوند و سپس جهت سرکوب مشترک توده های عظیم مردم بین آنان اتحادی برقرار می گردد . در چنین حالتی ، توده های عظیم مردم برای مقاومت در مقابل اتحاد امپریالیسم و طبقه فئودال اکثراً به جنگ داخلی به مثابه شکل مبارزه روی می آورند ، حال آن که امپریالیسم برای کمک به ارتجاع کشورهای نیمه مستعمره در جهت سرکوب توده های مردم به جای این که مستقیماً اقدام به عمل کند، اغلب به شیوه های غیرمستقیم توسل می جوید ، بدین سان تضادهای داخلی به خصوص حدت می یابند . چنین وضعی در چین صفت مشخصه جنگ انقلابی ۱۹۱۱ ، جنگ انقلابی ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ و جنگ ده ساله انقلاب ارضی بعد از سال ۱۹۲۷ بود . جنگ های داخلی بین دار و دسته های مختلف ارتجاعی حاکم در کشورهای نیمه مستعمره ، مانند جنگ های دیکتاتورهای نظامی چین ، نیز از همین مقوله اند .

در صورتی که رشد جنگ انقلابی داخلی به نحوی صورت گیرد که موجودیت امپریالیسم و دست نشاندهانش - ارتجاع داخلی از اساس به خطر بیفتد ، امپریالیسم برای حفظ سلطه خویش اغلب به شیوه های دیگری متشبث می شود : یا سعی می کند جبهه انقلابی را از درون متلاشی سازد و یا برای کمک به ارتجاع داخلی مستقیماً نیروهای مسلح اعزام می دارد . در چنین موقعی امپریالیسم از خارج و ارتجاع از داخل علناً در یک قطب و توده های عظیم مردم در قطب دیگر قرار می گیرند - و این همان تضاد عمده را تشکیل می دهد که تعیین کننده رشد تضادهای دیگر است و یا در رشد آنها تأثیر می گذارد . یک نمونه از این مداخله مسلحانه کمکی است که کشورهای مختلف سرمایه داری پس از انقلاب اکتوبر به مرتجعین روسیه نمودند . خیانت چانگایشک در سال ۱۹۲۷ نمونه ای از تجزیه جبهه انقلابی است . ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفاء می کند .

از اینجا نتیجه می شود: هرگاه پروسه ای حاوی تضادهای متعدد باشد، یکی از آنها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری کننده و تعیین کننده است، در حالی که بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند داشت . لذا در مطالعه یک پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود . به مجردی که تضاد عمده معین شد، کلیه مسایل را می توان به آسانی حل کرد. این اسلوبی است که مارکس در تحقیق جامعه سرمایه داری به ما آموخته است. لنین و ستالین نیز در مطالعه امپریالیسم و بحران عمومی سرمایه داری و همچنین در مطالعه اقتصاد اتحاد شوروی چنین اسلوبی را به ما نشان داده اند .

هزاران دانشمند و پراتیسین وجود دارند که قادر به درک این اسلوب نیستند و بالنتیجه ، در پیچ و خم کوره راه ها حیران و سرگردان می مانند؛ آنها از یافتن حلقه عمده زنجیر ناتوان و عاجز اند و از این رو است که قادر به یافتن راه حل تضادها نیستند .

---

بنادر " شانگهای ، فوجو ، شامن ، نین پوه و گوان جو " به روی کالاهای انگلستان باز می شود و نرخ گمرکی برای تمام واردات انگلیس به چین از طرف چین و انگلستان معین می گردد

- منظور جنگ چین و جاپان است که در ۱۸۹۴ به وقوع پیوست . این جنگ معلول تهاجم جاپان به کوریا<sup>۲</sup> و عملیات تحریک آمیز جاپان علیه نیروهای زمینی و دریایی چین بود . در این جنگ ارتش چین قهرمانانه رزمید ، اما چین در اثر پوسیدگی دولت سلسله " تسین " و عدم آمادگی آن برای مقاومت قطعی در برابر جاپان شکست خورد . بالنتیجه دولت سلسله " تسین " پیمان فضیحت آور " سیمونوسکی " را با جاپان منعقد ساخت .

همانطور که در بالا گفتیم ، نمی توان نسبت به همه تضادهای یک پروسه برخورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهم تر از همه سعی در تعیین تضاد عمده نمود . ولی آیا می توان در یک تضاد معین – چه عمده و چه غیر عمده – نسبت به دو جهت متضاد آن برخورد یکسان داشت؟ خیر، چنین برخوردی نیز به هیچ وجه جایز نیست . در هر تضاد دو جهت متضاد به طور ناموزون رشد و تکامل می یابند . گاهی چنین به نظر می رسد که میان آنها تعادلی برقرار است ، ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است ، در حالی که تکامل ناموزون همچنان اساسی باقی می ماند . یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است . جهت عمده جہتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد برعهده دارد . خصلت یک شیء یا پدیده اساساً به وسیله جهت عمده تضاد معین می شود – جہتی که موضع مسلط گرفته است .

ولی این وضع ثابت نیست : جهت عمده و جهت غیر عمده یک تضاد به یکدیگر تبدیل می شوند و خصلت اشیاء و پدیده ها نیز طبق آن تغییر می یابد . در بخشی از یک پروسه و یا در مرحله معینی از تکامل یک تضاد ، A جهت عمده و B جهت غیر عمده آن تضاد را تشکیل می دهد؛ در مرحله دیگر و یا در بخش دیگر از پروسه جای این دو جهت با یک دیگر بنا برشدت افزایش یا کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر طی جریان تکامل شیء و یا پدیده عوض می شود .

ما اغلب می گوئیم : « نو برجای کهنه می نشیند » . این قانون عام و الی الابد تخطی ناپذیر عالم است . گذار یک پدیده به پدیده دیگر به وسیله جهشی انجام می یابد که طبق خصلت خود آن پدیده و شرایط خارجی آن اشکال مختلفی به خود می گیرد – این است پروسه نشستن نو بر جای کهنه . در درون هر شیء یا پدیده بین جهات نو و کهنه تضادی موجود است که منجر به یک سلسله مبارزات پر فراز و نشیب می شود . جهت نو در نتیجه این مبارزات از خرد به کلان رشد می کند و بالاخره موضع مسلط می یابد ، در حالی که جهت کهنه از کلان به خرد بدل می شود و به تدریج زایل می گردد و به محض این که جهت نو بر جهت کهنه چیره گشت، پدیده کهنه از نظر کیفی به پدیده نو بدل می شود . از اینجا مشاهده می گردد که خصلت یک شیء یا پدیده اساساً به وسیله جهت عمده تضاد معین می شود – جہتی که موضع مسلط گرفته است . چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را به دست آورده تغییری رخ دهد، خصلت شیء یا پدیده نیز طبق آن تغییر می یابد .

سرمایه داری که در جامعه کهن فئودالی موضع تبعی داشت، در جامعه سرمایه داری به نیروی تعیین کننده بدل گردید و خصلت جامعه نیز طبق آن تغییر یافت: جامعه فئودالی به جامعه سرمایه داری بدل گشت. به عکس نیروهای فئودالی که در گذشته دارای موضع مسلط بودند ، در عصر جامعه نوین سرمایه داری به نیروهای تابع که به تدریج رو به زوال می نهند ، تبدیل شدند – مانند انگلستان و فرانسه . بورژوازی با تکامل نیروهای مولده از طبقه نو که نقشی مترقی داشت، به طبقه کهنه که نقش ارتجاعی دارد، تغییر می کند و سرانجام از طرف پرولتاریا سرنگون می گردد و به طبقه ای که وسایل تولید خصوصی اش مصادره شده و از قدرت افتاده ، تبدیل می شود ؛ این طبقه نیز به تدریج رو به زوال می نهد . پرولتاریا که از نظر کمی بر بورژوازی به مراتب متفوق است و در عین حال با آن رشد می کند ولی تحت سلطه بورژوازی قرار دارد ، نیروی نوینی را می سازد که در بدو امر وابسته به بورژوازی است ، لیکن به تدریج نیرومند می گردد تا این که به یک طبقه مستقل که در تاریخ دارای نقش رهبری کننده است ، تبدیل می شود و بالاخره قدرت سیاسی را به چنگ می آورد و طبقه حاکم می گردد . بدین سان خصلت جامعه تغییر می یابد : از جامعه کهن سرمایه داری جامعه نوین سوسیالیستی بیرون می آید . این راهی است که اتحاد شوروی پیموده و کلیه کشورهای دیگر نیز ناگزیر به پیمودن آن هستند .

چین را به عنوان مثال در نظر بگیریم: در تضادی که به علت آن چین به کشوری نیمه مستعمره تبدیل شده، موضع عمده را امپریالیسم اشغال می کند؛ امپریالیسم خلق چین را به زیر یوغ ظلم و ستم کشیده و چین از کشوری مستقل به کشوری نیمه مستعمره بدل شده است. ولی این وضع ناگزیر رو به تغییر است. در مبارزه بین دو طرف، قدرت خلق چین که تحت رهبری پرولتاریا رو به تزاید می گذارد، جبراً از چین نیمه مستعمره کشوری مستقل خواهد ساخت، امپریالیسم در هم شکسته خواهد شد و چین کهن لاجرم به چین نوین بدل خواهد گشت.

تبدیل چین کهن به چین نوین تغییر رابطه بین نیروهای کهنه فئودالی و نیروهای نوین خلق در داخل کشور را نیز دربردارد. طبقه فرتوت مالکان ارضی فئودال سرنگون می شود و از یک طبقه حاکم به یک طبقه محکوم بدل می گردد و همچنین به تدریج رو به زوال می گذارد. ولی خلق تحت رهبری پرولتاریا از محکوم به حاکم مبدل می شود. و بدین سان خصلت جامعه چین تغییر می یابد: جامعه دمکراتیک نوین بر جای جامعه کهن نیمه مستعمره - نیمه فئودالی می نشیند.

گذشته کشور ما شاهد این گونه دگرگونی های متقابل بوده است. سلسله " تسین " که تقریباً سیصد سال در چین حکومت می کرد، در اثر انقلاب ۱۹۱۱ مضمحل گردید و «اتحاد انقلابی» تحت رهبری " سون یاتسن " برای مدتی پیروزی یافت. در جریان جنگ انقلابی ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ نیروهای انقلابی جنوب که از اتحاد حزب کمونیست و گومیندان تشکیل شده بودند، از ضعیف به قوی بدل گشتند و در نتیجه در لشکرکشی به شمال قرین موفقیت گردیدند، حال آن که دیکتاتورهای نظامی شمال که زمانی می توانستند قدری و تُرکتازی کنند، سرنگون شدند. در سال ۱۹۲۷ در اثر ضربات نیروهای ارتجاعی گومیندان نیروهای خلق تحت رهبری حزب کمونیست از نظر کمی سخت تضعیف شدند، ولی پس از آن که اپورتونیسیم را از صفوف خود زدودند دوباره به تدریج نیرومند گردیدند. دهقانان در مناطق پایگاه انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست از محکوم به حاکم بدل گشتند، در حالی که مالکان ارضی تغییر معکوس یافتند. بدین سان در جهان دائماً تعویض کهنه با نو، نشستن نو به جای کهنه، محو کهنه و خلق نو و یا فراروئیدن نو از کهنه به وقوع می پیوندد.

در جریان مبارزات انقلابی بعضی مواقع مشکلات بر شرایط مساعد می چربند؛ در چنین حالتی مشکلات جهت عمده و شرایط مساعد جهت غیر عمده تضاد را تشکیل می دهند. ولی انقلابیون می توانند با مساعی و همت خود به تدریج بر مشکلات چیره گردند و وضع مساعد نوینی به وجود آورند؛ از این راه است که وضع مساعد جایگزین وضع نامساعد می شود. چنین وضعی پس از شکست انقلاب ۱۹۲۷ برای چین و همچنین برای ارتش سرخ چین در طول راه پیمائی طولانی پدید آمد. چین در جنگ کنونی چین و جاپان دوباره به وضع دشواری افتاده است؛ ولی ما قادر به تغییر این وضع هستیم و می توانیم وضع چین و جاپان را به طور اساسی عوض کنیم. به عکس، چنانچه انقلابیون مرتکب اشتباه شوند، ممکن است شرایط مساعد به مشکلات تبدیل شود، کما این که پیروزی انقلاب ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ به شکست انجامید. مناطق پایگاه انقلابی که بعد از سال ۱۹۲۷ در استان های جنوبی چین ایجاد گشته بودند، تا سال ۱۹۳۴ همگی از دست رفتند.

این نیز در مورد تضادی که در کسب علم و دانش در حرکت از ندانستن به دانستن پدید می آید صادق است. وقتی که ما مطالعه مارکسیسم را آغاز می کنیم، بی اطلاعی و یا اطلاع محدود ما از مارکسیسم با علم مارکسیسم در تضاد است. ولی در نتیجه آموزش جدی، ندانستن به دانستن، معلومات محدود به معلومات وسیع و جامع و نادانی در به کار برد مارکسیسم به استادی در به کار برد آن بدل می گردد.

بعضی ها تصویری کنند که این تز در مورد پاره ای از تضادها صادق نیست ؛ مثلاً می گویند نیروهای مولده در تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، پراتیک در تضاد بین تئوری و پراتیک ، زیربنای اقتصادی در تضاد بین زیربنای اقتصادی و روبنا جهت عمده تضاد را تشکیل می دهد و گویا دیگر دو جهت تضاد جابه جا نمی شوند . این برداشتی است مختص ماتریالیسم مکانیکی که با ماتریالیسم دیالکتیک هیچ گونه قرابتی ندارد . بدیهی است که نیروهای مولده ، پراتیک و زیربنای اقتصادی به طور کلی دارای نقش عمده و تعیین کننده هستند و کسی که منکر این حقیقت شود ، ماتریالیست نیست . معهذ باید همچنین پذیرفت که تحت شرایط معین مناسبات تولیدی ، تئوری و روبنا به نوبه خود می توانند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کنند . چنانچه نیروهای مولده بدون تغییر مناسبات تولیدی نتوانند رشد و تکامل یابند ، آن وقت تغییر مناسبات تولیدی نقش عمده و تعیین کننده خواهد یافت . هنگامی که این سخن لنین «بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد»<sup>(۳)</sup> در دستور روز قرار گیرد ، آفرینش و پخش تئوری انقلابی نقش عمده و تعیین کننده کسب می کند .

هر گاه باید وظیفه ای انجام گیرد (نوع این وظیفه مهم نیست) ولی هیچ گونه رهنمود ، شیوه ، نقشه و یا سیاستی برای انجام آن در دست نباشد ، آنگاه تدوین رهنمود ، شیوه ، نقشه و یا سیاست نقش عمده و تعیین کننده می یابد . چنانچه روبنا (سیاست، فرهنگ و غیره) مانع رشد و تکامل زیربنای اقتصادی شود ، آنگاه تحولات سیاسی و فرهنگی نقش عمده و تعیین کننده پیدا می کنند . آیا ما با چنین تزی ماتریالیسم را نقض می کنیم ؟ به هیچ وجه ، زیرا ما قبول داریم که در جریان عمومی رشد تاریخ ، ماده تعیین کننده روح و وجود اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعی است ؛ ولی در عین حال نیز می پذیریم - و باید هم بپذیریم - که روح بر ماده ، شعور اجتماعی بر وجود اجتماعی و روبنا بر زیربنای اقتصادی تأثیر متقابل می گذارد . بدین سان ما نه فقط ماتریالیسم را نقض نمی کنیم بلکه ماتریالیسم مکانیکی را رد می نمایم و از ماتریالیسم دیالکتیک دفاع می کنیم .

هرگاه ما در مطالعه خصلت خاص تضاد از بررسی این دو حالت - تضاد عمده و تضادهای غیر عمده در یک پروسه و جهت عمده و جهت غیر عمده یک تضاد - چشم پوشیم ، یا به عبارت دیگر چنانچه از بررسی صفت مشخصه در هر یک از این دو حالت تضاد صرف نظر کنیم ، آنگاه به تجزیهات دچار خواهیم شد و به هیچ وجه قادر به درک مشخص تضادها نخواهیم بود و در نتیجه نمی توانیم اسلوب صحیحی برای حل تضادها بیابیم .

صفت مشخصه یا خصلت خاص این دو حالت تضاد نمودار ناموزونی نیروهای متضاد است . هیچ چیزی در جهان مطلقاً موزون رشد و تکامل نمی یابد ، از این رو ما باید با تئوری رشد و تکامل موزون یا با تئوری تعادل مبارزه کنیم. به علاوه درست همین حالت مشخص تضاد و تبدیل جهات عمده و غیر عمده تضاد در پروسه تکامل به یکدیگر است که نمودار نشستن نیروی نو بر جای کهنه می باشد .

تحقیق و پژوهش در حالات مختلف ناموزونی تضادها و همچنین تحقیق در تضادهای عمده و غیر عمده و در جهات عمده و غیر عمده تضاد اسلوب مهمی است که بدان وسیله یک حزب انقلابی ستراتیژی و تاکتیک سیاسی و نظامی خود را به طور صحیح تعیین می کند ؛ همه کمونیست ها باید به این کار تحقیقی توجه کافی مبذول دارند .

- لنین: «چه باید کرد؟» فصل اول ، بخش ۴ .<sup>3</sup>

## یادداشت ها

۱۹ - طی چند ده سال آخر قرن ۱۸ دولت انگلستان به طور روز افزون مقادیری تریاک به چین وارد می کرد . این دولت با معامله تریاک نه تنها مردم چین را به طور وحشتناکی مسموم می نمود ، بلکه سیم وزر کشور چین را نیز به طور سیل آسا بیرون می کشید . این گونه معامله با اعتراض چین روبرو شد . در سال ۱۸۴۰ دولت انگلستان به بهانه حفظ تجارت خود علیه چین دست به تجاوز مسلحانه زد . واحد های چین تحت فرماندهی « لین زه سیو » به جنگ مقاومت پرداختند . اهالی " گوان جو " خود بخود « دستجات چریک توده ای برای سرکوب متجاوزین انگلیسی » را تشکیل دادند که به تجاوزکاران انگلیسی ضربات مرگباری وارد آوردند . در سال ۱۸۴۲ دولت فاسد سلسله " تسین " با تجاوزکاران انگلیسی « پیمان نانکن » را منعقد کرد که در آن فید شده بود که علاوه بر پرداخت غرامت و تسلیم " هنگ کنگ " به انگلستان ، بنادر " شانگهای ، فوجو ، شامن ، نین پوه و گوان جو " به روی کالاهای انگلستان باز می شود و نرخ گمرکی برای تمام واردات انگلیسی به چین از طرف چین و انگلستان معین می گردد .

۲۰ - منظور جنگ چین و جاپان است که در ۱۸۹۴ به وقوع پیوست . این جنگ معلول تهاجم جاپان ( ژاپن ) به کوریا ( کره ) و عملیات تحریک آمیز جاپان علیه نیروهای زمینی و دریایی چین بود . در این جنگ ارتش چین قهرمانانه رزمید ، اما چین در اثر پوسیدگی دولت سلسله " تسین " و عدم آمادگی آن برای مقاومت قطعی در برابر جاپان ( ژاپن ) شکست خورد .  
بالتجیه دولت سلسله " تسین " پیمان فضیحت آور " سیمونوسکی " را با جاپان ( ژاپن ) منعقد ساخت .

۲۱ - لنین: «چه باید کرد؟» فصل اول ، بخش ۴ .

مائوتسه دون (اگست ۱۹۳۷)

ادامه دارد...